

صورت بندی انسان در اندیشه سیاسی جان رالز

سعید علیزاده^۱

مالک ذوالقدر^۲

چکیده:

انسان شناسی محور تعیین کنندگی اندیشه سیاسی تلقی می‌شود، در واقع بدون انسان شناسی، اندیشه سیاسی معنا نخواهد داشت. در همین راستا جهت فهم اندیشه سیاسی هر متفکری باید در ابتدا هستی شناختی و انسان شناختی آن متفکر را فهمید. به همین دلیل انسان شناسی جان رالز باعث فهم عدالت و مختصات آن می‌شود. سوال و هدف محوری این پژوهش تعامل انسان شناسی و عدالت در اندیشه سیاسی جان رالز است. با روش تبیینی می‌توان گفت که انسان شناسی رالز خاستگاه لیبرالیستی مبتنی بر حق مداری، عقلانیت، برابری و فردگرایی است. در واقع نظریه رالز تلاشی است برای یافتن مبانی فلسفی عمیق‌تر برای مدل ساده‌گرایانه خودگرایی عقلانی «همو اقتصادی»، که توسط کلاسیک‌های فایده‌گرایی ارائه شده است. ایده کانتی از خودمختاری به عنوان توانایی برای تعیین سرنوشت از طریق قانون اخلاقی برای آن استفاده شد. از سوی دیگر، مفهوم «طرح زندگی» که بیانگر عقلانیت علایق و اعمال یک فرد است و موفقیت در آن «خوشبختی» را به همراه دارد، نظریه رالز را به سمت اخلاق فضیلت ارسطویی سوق می‌دهد.

واژگان کلیدی: جان رالز، انسان شناسی، لیبرالیسم، عدالت

^۱ - کارشناس ارشد علوم سیاسی

^۲ - استادیار گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران: نویسنده مسؤول

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۳۱ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۶ - صفحات: ۳۵-۵۴

انسان شناسی سیاسی سیستم‌های متنوع کنترل اجتماعی را بررسی و مقایسه می‌کند. همچنین ساختارهای قدرت جوامع، از جمله میزان اجماع و الگوهای برابری یا نابرابری در آنها را بررسی می‌کند. راه‌هایی را بررسی می‌کند که رهبران از طریق سنت، زور، متقاعد کردن، و مذهب، اقتدار خود را ایجاد یا تقویت می‌کنند. همانند سایر حوزه‌های انسان‌شناسی، مطالعه نهادهای متنوع نیز می‌تواند ما را به درک گسترده‌تری از خودمان و دیگر نظام‌های اجتماعی غربی هدایت کند. انسان شناسی سیاسی بینش‌های جالبی در مورد موضوعاتی مانند هویت ملی، تضاد قومی، معنای سلطنت، و اینکه چرا مردم گاهی اوقات قانون را به دست خود می‌گیرند، به ما ارائه کرده است. انسان‌شناسی فلسفی محوری برای اخلاق و سیاست است. انکار این امر پیروزی تصورات پست انسان را که توسط هابز توسعه داده شده است، تسهیل کرده است که بردگی مردم را به منطق بازار جهانی تسهیل کرده است، منطقی که اکنون شرایط زیست محیطی را برای تمدن و بیشتر زندگی روی زمین از بین می‌برد. با احیای درک کلاسیک از جایگاه مرکزی انسان شناسی فلسفی به اخلاق و سیاست، کار اولیه هگل و مارکس با تفسیر این موضوع از طریق تحولات علم پسا مکانیستی تبیین، دفاع و توسعه بیشتری می‌یابد. با غلبه بر تضاد بین علوم و علوم انسانی، پیشنهاد می‌شود که تصور انسان از این طریق توسعه یافته می‌تواند مردم را در مبارزه برای آزادی جهت جلوگیری از یک فاجعه زیست محیطی جهانی جهت دهد.

جان رالز کوشیده است تا با نظریه‌پردازی خویش در عدالت به ویژه با نگارش کتابی تحت عنوان (نظریه‌ای در باب عدالت) به بازسازی و احیای لیبرالیسم بویژه نوع سیاسی آن همت گمارد. کتاب (نظریه‌ای در باب عدالت) عهده‌دار این پرسش اساسی است که مناسب‌ترین تلقی اخلاقی عدالت برای کار بست در یک جامعه دموکراتیک چیست؟ او این پرسش را به منزله بخشی از یک پژوهش کلی‌تر در چارچوب بحث از ماهیت عدالت اجتماعی و سازگاری آن با طبیعت انسان و خیر شخصی دنبال می‌کند. مقصود رالز در نظریه عدالت، اصلاح سلطه فایده باوری در فلسفه اخلاق جدید است. به عبارت دیگر، نظریه عدالت رالز، نقدی مهم به آراء فایده‌گرایی اندیشمندانی چون (جرمی بنتام) است. وی در بحث عدالت، عمدتاً بر مفهوم یا بعد اجتماعی آن تاکید دارد؛ به همین دلیل بر این باور است که عدالت اولین فضیلت نهادهای اجتماعی است، همان‌گونه که حقیقت، اولین فضیلت نظام‌های اندیشه است. بنابراین مفاهیمی چون: جوامع سامان یافته، رضایت همگانی، خرد همگانی، کثرت گرایی، همکاری منصفانه، جوامع قابل احترام، وابستگی متقابل، رعایت و حفظ حقوق شهروندان، جوامع نابسامان، وجه تعامل جوامع سامان یافته و سامان نیافته، بازیگری در نظام بین‌الملل، مفهوم مردم، حقوق و تکالیف مردم، دولت در حقوق

مردمان، درک رالز از دولت‌ها و در نهایت جامعه لیبرال - دموکراتیک قابل صورت‌بندی است. این مفاهیم و مقوله‌ها، ضمن بازسازی لیبرالیسم و انتظام فلسفه سیاسی توانسته است جهان غرب را در حوزه‌هایی چون لیبرالیسم به ویژه در مقوله‌های چون عدالت در حوزه‌های بین‌المللی و برابری اجتماعی در نظام سیاسی لیبرال و سوسیال دموکراسی متاثر سازد. به این ترتیب و از رهگذر مساهمت و کوششی که جان رالز در مسئله عدالت از خود نشان می‌دهد، تلاش می‌کند که یک جامعه سامان مند را بر مبنا و مقیاس‌های اخلاق فضیلت مدار بنا کند و به همین خاطر است که رالز عدالت در ایدئولوژی لیبرالیسم را بر بسیاری از ارزش‌ها چون خوشبختی و آزادی مقدم می‌داند. در واقع طبق انگاره‌ها و باورهای رالز، عدالت در دیدگاه وی چارچوبی است که افراد مختلف در آن فرصت پی‌گرفتن آمال و ارزش‌های مورد نظر خود را پیدا می‌کنند. انسان در اندیشه رالز حول مفاهیمی چون: جوامع سامان یافته، رضایت همگانی، خرد همگانی، کثرت گرایی، همکاری منصفانه، جوامع قابل احترام، وابستگی متقابل، رعایت و حفظ حقوق شهروندان، جوامع نابسامان، وجه تعامل جوامع سامان یافته و سامان نیافته، بازیگری در نظام بین‌الملل، مفهوم مردم، حقوق و تکالیف مردم، دولت در حقوق مردمان، درک رالز از دولت‌ها و در نهایت جامعه لیبرال - دموکراتیک قابل صورت‌بندی است.

پیشینه تحقیق

رالز، جان (۱۳۹۶) کتابی را تحت عنوان (نظریه‌ای در باب عدالت) را به نگارش در آورده است. این کتاب توسط مرتضی نوری ترجمه و به همت نشر مرکز انتشار یافته است. این یکی از مهم‌ترین آثار فلسفه اخلاقی و سیاسی در سده بیستم و اثری کلاسیک که هم‌سنگ آثار ایمانوئل کانت و جان استوارت میل می‌باشد. رالز در این کتاب استدلال می‌کند که اصول صحیح در زمینه عدالت آن‌هایی است که انسان‌هایی آزاد و عاقل، استقرار یافته در وضعیت آغازین، در پس پرده بی‌خبری، بر سرش توافق خواهند کرد.

بشیریه، حسین (۱۳۸۳) کتابی را تحت عنوان (لیبرالیسم و محافظه کاری) به نگارش در آورده است. این کتاب به همت نشر نی منتشر شده است. فرازی از این کتاب به اندیشه سیاسی لیبرالیسم اختصاص یافته است. قسمتی از اندیشه سیاسی لیبرالیسم به جان رالز اختصاص یافته است. نویسنده در این کتاب تئوری عدالت توزیعی جان رالز در کتاب (نظریه‌ای درباره عدالت) تئوریزه کرده و عدالت را به منزله انصاف و بی طرفی گرفته است.

سندل، مایکل (۲۰۰۸) کتابی را تحت عنوان (عدالت) به نگارش در آورده است. این کتاب توسط افشین خاکباز ترجمه و به همت نشر نو منتشر شده است. کتاب عدالت چه باید کرد؟ عدالت چیست؟ چگونه می‌توان عدالت را تعریف کرد؟ برای رسیدن به عدالت چه باید کرد؟ آیا عدالت به

طور کلی وجود دارد؟ این سوال و دهها سوال دیگر، مواردی هستند که مایکل سندل در این کتاب در پاسخگویی به آنهاست. مایکل سندل فیلسوف معاصر آمریکایی در این کتاب عدالت را از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد. در واقع سه رویکرد را در رابطه با عدالت مورد بحث قرار می‌دهد.

سن، آمارتیا (۱۹۹۸) مقاله‌ای را تحت (عدالت به منزله نظریه قابلیت انسانی) به نگارش در آورده است. توصیف و تبیین (اندیشه عدالت بر مبنای قابلیت انسان) از دیدگاه آمارکومارتیا سن نویسنده هندی تبار، و برنده جایزه نوبل که به خاطر پژوهش بدیع او در ارتباط با (اقتصاد رفاهی) هدف این مقاله است. در واقع، او به نقد و بررسی (عدالت به مثابه انصاف) جان رالز، بزرگترین نظریه پرداز تئوری عدالت در قرن اخیر از دیدگاه لیبرالیسم می‌پردازد. اهمیت اندیشه عدالت آمارتیا سن در این است که مفهوم قابلیت باوری که رکن اساسی اندیشه عدالت اوست، همانند یک نخ تسبیح، که همه ارکان و اجزای تئوری عدالت وی را مانند: آزادی، برابری، دموکراسی، خردورزی جمعی، عقلانیت، نوع انتخاب، توسعه اقتصادی، واقع گرایی، امنیت و حقوق بشر را بطور منطقی با هم مرتبط و تبیین می‌کند.

پولادی، کمال (۱۳۹۶) مقاله‌ای را تحت عنوان (عدالت به مثابه برابری اجتماعی) به نگارش در آورده است. این مقاله در پرتال جامع علوم انسانی چاپ و منتشر شده است. در این مقاله برابری اجتماعی که منتج از نظریه عدالت است، توضیح داده شده است و شاخص‌هایی چون: برابری در کرامت، برابری در ساحت منابع، برابری طبقاتی، برابری حقوقی، برابری در تقسیم بیت المال، برابری در روابط قدرت، برابری در قلمرو کار و آموزش و برابری در برخورداری از محبت و توجه برای آن مفصل بندی شده است.

سجویک، پیتر (۱۳۸۸) کتابی را تحت عنوان (مروری بر فلسفه اروپایی: دکارت تا دریدا) به نگارش در آورده است. این کتاب به وسیله محمد رضا آخوند زاده ترجمه شده است. بحث از شناخت عقل و تجربه، بحث از تاریخ و جامعه، بحث از هستی شناختی، بحث از ضد انسان محوری و مسئله اخلاق، بحث از سیاست، و عدالت از مهمترین مباحث کتاب است.

لسناف، مایکل ایچ (۱۳۹۰) کتابی را تحت عنوان (فیلسوفان سیاسی قرن بیستم) منتشر کرده است. این کتاب به وسیله خشایار دیهیمی ترجمه شده است. موضوع کتاب فیلسوفان قرن بیستم، چنان که از عنوانش پیداست، معرفی اصلی‌ترین فیلسوفان قرن بیستم است. اما قصد نویسنده این بوده است که کتاب وحدت مضمونی هم داشته باشد. بنابراین مایکل ایچ توجه خود را منحصر و محدود به دوره‌ای کرده است که اریک هابزبام، مورخ انگلیسی آن را «قرن بیستم کوتاه» خوانده است. بحث از جان رالز و اندیشه سیاسی او فراز مهمی از این کتاب را شامل می‌شود. نویسنده ضمن

تبیین و تشریح جایگاه رفیع رالز در اندیشه سیاسی، از شرح نظریه عدالت توزیعی او سخن گفته است.

صدر حقیقی، پاشار (۱۳۸۴) پژوهشی را تحت عنوان (ناسازگاری عدالت و در اندیشه جان رالز) به نگارش در آورده است. هدف اصلی این پژوهش بررسی اندیشه جان رالز فیلسوف سیاسی آمریکایی و نشان دادن ناسازگاری‌های درونی حاکم بر منظومه نظری او بوده است. به باور نویسنده، رالز در تمام دوران فعالیت فکری خود در جهت بسط یک نظریه نظام‌مند در باب عدالت اجتماعی کوشید. نظریه پردازی رالز توسط یک تجدید نظر اساسی در نظر گاهش به دو دوره تقسیم می‌شود. در اولین دوره رالز نظریه‌ای انتزاعی مبتنی بر آموزه‌های اخلاق کانتی و نظریه قرارداد اجتماعی را مطرح می‌کند که در آن عدالت به عنوان یک فضیلت اخلاقی حاکم بر ساختار اساسی جامعه معرفی می‌شود. معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۵) پژوهشی را تحت عنوان (نظریه عدالت رالز و منتقدانش) به نگارش در آورده است. این پژوهش در پرتال جامع علوم انسانی منتشر شده است. به باور نویسنده، رالز از بین پارادایم‌های مختلف فکری، فلسفه اخلاق کانت را به عنوان مبحثی قابل توجه برای احیای اصول لیبرالی انتخاب کرده و از عناصر کانتی مانند انسان و عامل اخلاقی، استفاده نمود و نقطه عزیمت خود را نقد مکتب فایده گرایی قرار داده است.

مفهوم عدالت در اندیشه سیاسی لیبرال دموکراسی

از منظر تبار شناسی، اندیشه‌های لیبرالی و دموکراتیک مبادی و منابع مشترکی دارند. اندیشه‌های لیبرالی مبنای فلسفی و نظری نظام‌های دموکراتیک غرب است. به این مفهوم، دموکراسی تحقیق عینی و تعدیل شده نظریه لیبرالیسم است. جوهر لیبرالیسم تفکیک حوزه‌های دولت و جامعه و تحدید قدرت دولت در مقابل حقوق فرد در جامعه است. در قیاس با لیبرالیسم، دموکراسی از حیث تاریخی پدیده و مفهومی غنی‌تر و گسترده‌تر از لیبرالیسم بوده است. معمولاً دموکراسی را متشکل از عناصری چون: برابری حقوقی و سیاسی همه افراد، حاکمیت مردم، انتخابی بودن حکام، تفکیک قوا، اصل حکومت اکثریت، تکرار ارزش‌ها و گروه‌های اجتماعی، مشارکت مستمر جامعه در تصمیم گیری‌های سیاسی، امکان تقنین در همه زمین‌ها به موجب رای مردم و بدون توجه به حجیت سنت‌های دیرینه، اصالت عقل فرد در صلاح اندیشی درباره شیوه زیست خود و مقید بودن حکومت به قانون موضوعه و غیره می‌دانند. تعدد عناصر دموکراسی تا حدود زیادی از این ناشی می‌شود که دموکراسی اصولاً نظام حکومتی است در حالی که لیبرالیسم یک نظام فکری است. (بشیریه، ۱۳۸۶: ۱۴) به طور خلاصه می‌توان گفت که لیبرالیسم عبارت است از یک سرمشق سیاسی با یک آرمان و دو رهنمود اصلی. آرمان اصلی لیبرالیسم که هدف غایی هر لیبرالی در سیاست را تعیین می‌کند، عبارت است از: دستیابی به حداکثر آزادی و خودمختاری ممکن

مسئولانه فردی در جامعه. برای دستیابی به این حداکثر آزادی، لیبرالیسم دو رهنمود بیان می‌دارد:

الف) تفکیک حوزه جامعه از حوزه حکومت

ب) محدود کردن قدرت حکومت توسط قانون و حقوق و آزادی‌های فردی.

اما اندیشه دموکراتیک به نظر می‌رسد که، سه مبنای اساسی دارد و تعریف دموکراسی را نیز باید در همین سه مبنا جست‌وجو کرد:

الف) حاکمیت مردم (پذیرش حق مردم در نصب، نقد و عزل حکومت و تصمیم‌گیری در امور عمومی)،

ب) برابری سیاسی شهروندان (پذیرش حق برابر همه شهروندان برای تصدی پست‌های سیاسی و مشارکت در تصمیم‌گیری عمومی و نظارت بر حکومت)،

ج) حکمرانی اکثریت همراه با رعایت حقوق بنیادی اقلیت (عمل کردن بر مبنای نظر اکثریت در موارد اختلاف بدون از میان بردن امکان تبدیل اقلیت به اکثریت در مراحل بعد). (بشیریه، ۱۳۸۶: ۱۱)

لیبرال دموکراسی دنیای غرب، دموکراسی رایج سده‌های قبل از قرن ۱۷ و لیبرالیسم کلاسیک قرن ۱۸ را پشت سر گذاشته است و در اواخر قرن ۱۹ پا به عصر و عرصه لیبرال دموکراسی نهاده و در آخرین دهه قرن ۲۰، با افول دولت‌های لیبرالی و رفاهی به نئولیبرالیسم رسیده است. (بشیریه، ۱۳۸۶: ۱۲)

مفهوم عدالت در اندیشه سیاسی لیبرال دموکراتیک بیش از همه در ارتباط با سنت روسو، کانت و جان رالز است در سنت روسو و کانت عدالت زیر مجموعه اخلاق قرار گرفت به طوری که نگرش به عدالت از حد طبیعت و فایده فراتر می‌رود و امری اخلاقی و انسانی می‌گردد. همچنین از دیدگاه کانت اخلاق مبنای سیاست است و مسائلی چون آزادی و عدالت باید در قالب نگرش اخلاقی بیان گردد. کانت استدلال می‌کرد که بالاترین ویژگی دولت خوب، چنانکه ارسطو نیز معتقد بود، عدالت است، و پر واضح است که فقط قدرت مطلق حکومت، ضامن عدالت نیست. لذا کانت قائل به این بود که صرف نظر از اینکه مردم در اصل به چه انگیزه‌ای به مراجع مدنی گردن نهاده باشند، توجیه نهایی برای تأسیس جامعه‌ای مرکب از شهروندان آزاد باید ماهیت اخلاقی داشته باشد. (سالیوان، ۱۳۸۰: ۴۰)

عدالت در اندیشه لیبرالیستی کاملاً مخالف با سوسیالیسم است و عدالت را مفهومی در خدمت مالکیت خصوصی قرار می‌دهند که البته در این مکتب هم، از عدالت توزیعی یا تبدیلی یا عدالت اجتماعی بحث می‌گردد. در مجموع، مباحث مربوط به عدالت در غرب به طور کلی در اندیشه مارکسیسم و نئومارکسیسم و نیز در اندیشه لیبرالیسم، مطرح شده است. همچنین محافظه کارانی

چون اکشات، اشتراوس و ... هم در این باب نظریاتی ارائه داده‌اند که بسیار با یکدیگر متفاوت و بعضاً متعارض می‌باشند. (فوزی، ۱۳۸۹: ۴)

اندیشمندانی مانند جان رالز به متزلزل بودن پایه‌های عدالت در غرب پی برده و درصدد اصلاح و باز تعریف عدالت و عدالت اجتماعی بر اساس مبانی قابل قبول تری می‌باشند. عدالت توزیعی مهمترین آموزه رالز است که در کتاب (نظریه‌ای در باب عدالت) تئوریزه شده است از آن مفهوم عدالت به معنای انصاف استفاده می‌شود.

افزون بر این، عدالت مورد نظر در لیبرال دموکراسی همچون سوسیال دموکراسی به معنای عدالت توزیعی است و در لیبرال دموکراسی عدالت با آزادی پیوند دارد و حتی لازمه آن است. در پاره‌ای موارد عدالت در اندیشه لیبرال دموکراسی به معنای انصاف نیز است که از وضعیت اولیه آغاز می‌شود. همچنین عدالت در لیبرال دموکراسی به معنای توزیع یکسان خیرات اولیه نظیر در آمد، ثروت، آموزش و مناصب سیاسی میان افراد جامعه و البته افراد محروم جامعه نیز می‌باشد. افزون بر همه اینها، عدالت به معنای فراهم سازی ترتیبات اجتماعی نیز است و لاجرم ترتیب اجتماعی باید به گونه‌ای باشد که امکان دسترسی به مناصب و موقعیت‌ها را برای همگان تحت شرایط برابر و منصفانه فراهم آورد. جان رالز، نماینده اصلی اندیشه‌ورزی پیرامون عدالت در اندیشه لیبرال دموکراسی است. (محمودی، ۱۳۷۶: ۱۷۵)

مفهوم شناسی عدالت در میراث سوسیال دموکراسی

سوسیال دموکراسی، جریانی است که پس از زوال بین‌المللی سوسیالیستی در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، تدریجاً پدید آمد و در اوایل قرن بیستم دارای شاخص‌های تئوریک و نظری گردید. آرای تجدید نظرطلبانه برنشتاین و کائوتسکی و برخی سوسیالیست‌های آلمانی و اتریشی و انگلیسی در قرن بیستم به انکار رادیکال - سوسیالیسم مارکسیستی و بحث‌هایی نظیر ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و امحای کامل مالکیت خصوصی پرداختند. اینان هسته‌های اولیه اندیشه سوسیال دموکراسی بودند که به نوعی سوسیالیسم ملایم، معتدل، قانونی و پارلمانتاریست معتقد بودند. سوسیال دموکرات‌ها خواهان اصلاحات تدریجی و استفاده از روش‌های مبارزه قانونی بودند. (بشیریه، ۱۳۸۵: ۹۵) سوسیال دموکراسی در پایان قرن بیستم کاملاً در لیبرالیسم منحل گردیده و صورت تلطیف شده‌ای از لیبرالیسم سرمایه دارانه تبدیل شد. در واقع اگر نئو لیبرالیست‌هایی نظیر پوپر و ریگان و تاچر را نمایندگان خشن و صریح لیبرالیسم سرمایه سالار بدانیم، سوسیال دموکرات‌ها را می‌توان لیبرال‌های معتدل و شرمگینی دانست که علی‌رغم اعتقاد داشتن به تمامی باورهای اساسی عصر روشنگری و سرمایه‌داری خصوصی جهت جلوگیری از پرخاشگری‌های شدید انقلابی و اعتراضی فرودستان خواهان اندک توجهی به منافع آن‌ها و اختصاص بخشی از سود حاصل

از غارت جهان سوم جهت تامین حداقل‌های معاش و درمان آنهاست تا با بهره‌گیری از این روش‌های دوراندیشانه مانع بروز یک انقلاب قهرآمیز علیه کلیت نظام سرمایه‌داری گردد. سوسیال دموکراسی در پایان قرن بیستم بیش از پیش با لیبرالیسم پیوند خورده و در آن ادغام شده است و به هیچ روی به عنوان آلترناتیوی در مقابل لیبرالیسم در جامعه مدرن مطرح نیست. دولت‌های سوئد، کانادا و دانمارک نمونه‌هایی از رژیم‌های امپریالیستی سوسیال دموکراتیک لیبرال هستند. جان رالز را می‌توان یکی از تئوریسین‌های مدافع سوسیال دموکراسی در جهان امروز دانست. (بشیریه، ۱۳۸۵: ۹۵)

حرکت سوسیال دموکراسی معاصر، مسیر اصلاح نظام سرمایه‌داری را با در نظر گرفتن عدالت اجتماعی می‌پیماید. در نحله سوسیال دموکراسی بر این نکته تاکید می‌شود که ذات دموکراسی، آزادی است و ذات سوسیالیسم، عدالت است. عدالت مورد نظر سوسیال دموکراسی، عدالت اجتماعی است که از آن به عدالت توزیعی یاد می‌شود. بنابراین از این عدالت به مساوات نیز یاد می‌شود که در روند آن همه باید به صورت تساوی از حقوق و مزایا بهره‌مند گردند. عدالت در اندیشه سوسیال دموکراسی، حذف مالکیت خصوصی و در پرتو وجود تشکیلات مقتدر و تمرکز یافته (مانند دولت یا دیکتاتوری پرولتاریا) قابلیت تحقق را دارد. (محمودی، ۱۳۷۶: ۱۷۳)

خاستگاه فکری اندیشه سیاسی جان رالز

یافته‌ها و داده‌های پژوهش بر این نکته دلالت دارند که در شکل‌گیری نظریه عدالت در دستگاه فکری و فلسفی جان رالز نظام فلسفی کانت، فلسفه اخلاق کانت، فلسفه حق هگل، نظریه قرارداد گرایان به ویژه نظریه قرار داد اجتماعی توماس هابز در اصول عدالت نقش داشته‌اند. (دیرباز، ۱۳۸۹: ۷۲)

- نقش نظام فلسفی و اخلاق کانت در شکل‌گیری نظریه عدالت جان رالز

اشارت‌ها و دلالت‌های جان رالز در تقریر و نگارش کتاب (نظریه‌ای درباره عدالت) نشان می‌دهد که وی در تئوری سازی نظریه عدالت متأثر از نظام فلسفی و اخلاق کانتی بوده است. نظام فلسفی کانت

نظام معرفتی کانت با طرح تمایز شیء فی نفسه از پدیدار آغاز شده، این تمایز را در تمام حوزه‌های مورد بحث خویش به کار می‌گیرد. به نظر او آزادی و اختیار که پایه‌های اخلاق به شمار می‌روند، مربوط به انسان از حیث فی نفسگی او هستند و از همین رو، قانون اخلاقی که محصول ذات اخلاقی معقول انسان است، به هیچ وضعیت پدیداری، یعنی هیچ شرط یا امر تجربی مقید نیست. این آموزه کانت را می‌توان به وضوح دال بر غیرتاریخی بودن فرد اخلاقی مد نظر او دانست که مطلق انسان را صرف نظر از وضعیت‌های جزئی، مانند فرهنگ و زمینه تاریخی‌اش در بردارد. تمایز هستن و بایستن نیز در فلسفه کانت در همین راستا معنا می‌یابد

و جالب تر اینکه خود کانت دو اصطلاح متفاوت را برای انسان به کار می‌گیرد که یکی از آنها؛ یعنی دازاین (فلسفه حضور) بر ذات غیر تاریخی انسان، و دیگر، یعنی اگزیستانس (وجود گرایی) بر انسان تجربی و تاریخی دلالت دارند. (کانت، ۱۳۸۱: ۱۰۴) اما هگل پس از نقد بنیاد معرفت شناختی دیدگاه و رد ضرورت تفکیک و ثنویت شیء فی نفسه و پدیدار به تعبیری همان ترکیب (عین و ذهن)، معتقد بود فلسفه اخلاق کانت میان واقعی و معقول شکافی پرنشدنی ایجاد کرده است و از همین رو، قانون اخلاقی او قانونی سوژکتیو، صوری، انتزاعی و تهی است. (Hegel, 1959: 448)

فلسفه اخلاق کانت

هر چند ایده دخالت ندادن ما بعد الطبیعه در علوم و اخلاق اصولاً ایده‌ای کانتی است، اما نزد کانت شاهد آن هستیم که وی دست کم به نحو استعلایی برای اخلاق، ما بعد الطبیعه‌ای فراهم آورده است. ما بعد الطبیعه اخلاقی کانت دو عنصر اساسی هر مابعدالطبیعه‌ای را در حوزه اخلاق به دست می‌دهد. یکی اصل حاکم بر تمام رفتارها که کانت آن را اراده نیک یا اصل (خود آئین) می‌داند، و دیگری قانون کلی و غیر تاریخی‌ای که مطابقت هر رفتار با آن البته فقط و فقط به انگیزه انجام تکلیف، موجب اخلاقی بودن آن رفتار می‌شود و آن عبارت از فرمان نامشروط است. ما بعد الطبیعه اخلاق تا آنجا پیش می‌رود که حتی مفاهیمی چون جاودانگی نفس و خدا را، هر چند به صورت استعلایی، بار دیگر احیا کرده، برای نظام اخلاقی خود ضروری می‌سازد. از نظر کانت هر نوع توسل به ماده و محتوای تجربی در تعیین قانون عام اخلاق به نقض قانون عام می‌انجامد، لذا وی در نظریه اخلاقی خود به صراحت بر اصل تقدم صورت قانون بر ماده تأکید می‌کند. ایده به خوبی اصل تقدم حق بر خیر رالز را جلوه‌گر می‌سازد. ما ابتدا به اصل عینی یا صورت کلی قانون عملی می‌رسیم و آنگاه از طریق آن به خیر بودن غایات و خواسته‌های فردی و جمعی خویش پی می‌بریم، نه برعکس. کانت در رساله ما بعدالطبیعه اخلاق خود پس از طرح تکالیف فضیلت که بر محور خیر است و تکالیف عدالت که بر مدار حق است، تأکید می‌کند که تکلیف حق بر تکلیف فضیلت مقدم است. البته، ناگفته نماند که تلقی کانت از مفهوم حق و خیر با تلقی رالز از این دو مفهوم کاملاً یکسان نیست.

- تأثیر و نسبت نظام فلسفی کانت در نظریه عدالت رالز

نظریه عدالت آن گونه که در نظریه رالز نمود دارد، از جهاتی رنگ کانتی دارد. به عبارت دیگر، نظریه عدالت جان رالز ریشه در سنت کانتی دارد. البته، درباره تأثیر پذیری رالز از کانت نباید اغراق کرد و چنین تصور نمود که نظریه عدالت وی بازخوانی و تفسیر جدیدی از نظریه عدالت کانت است، زیرا از برخی جهات تفاوتی جدی میان این دو نظریه وجود دارد. این دو نظریه هم به لحاظ نتیجه گیری و محتوای اصول عدالت و هم به جهت روش از هم متمایزند. هرچند

از برخی جهات کانت برای رالز مبدأ الهام بوده است و رالز تلاش داشت که تقریر خود از نظریه عدالت را با اصطلاحات کانت و بعضی جنبه‌های رویکرد او در آمیزد و خلط نماید.

یکی از محورهای اصلی آثار رالز در فاصله میان انتشار کتاب (نظریه‌ای درباره عدالت) در سال ۱۹۷۱ تا سخنرانی‌های دیویی در سال ۱۹۸۲ برجسته کردن کانتی نظریه عدالت و آشکار کردن وجوه تمایز خود با نظریه عدالت کانت است، به گونه‌ای که نقدهای وارده بر کانت و تفسیر کانتی وی از نظریه (عدالت به مثابه انصاف) آسیبی وارد نیاورد. به هر تقدیر، وی در موارد مکرر در کتاب (نظریه‌ای درباره عدالت) به شباهت دیدگاه خود با کانت اشاره می‌کند.

رالز معتقد است که اصول عدالت پیشنهادی او شبیه امر مطلق در حکمت عملی کانت است.

وی می‌نویسد:

" اصول عدالت ما با (توافق مطلق) شباهت دارد، به دلیل اینکه کانت به واسطه امر مطلق درصدد درک اصل و قاعده رفتاری بود که بر فرد به حسب سرشت او به عنوان یک موجود عاقل آزاد و برابر قابل تطبیق باشد. برای اثبات اعتبار چنین قاعده و اصلی از نظر کانت به پیش فرض گرفتن و وجود تمایل یا هدف خاصی برای افراد نیازی نیست." (Rawls, 1971: 222)

رالز تصحیح می‌کند که اصول عدالت را می‌توان بر تفسیری کانتی از استقلال فردی مبتنی ساخت. وی ضمن اشاره به اصل اول عدالت خویش، یعنی آزادی برابر افراد و مقدم بودن آزادی‌هایی که این اصل تعریف می‌کند، که مراد آزادی‌های اساسی است بر دیگر اصول - مدعی می‌شود که این اصل از تفسیری کانتی از عدالت قابل استنتاج است. (Rawls, 1971: 223)

رالز قویاً اشارت می‌نماید و می‌نویسد:

"درباره این نکته مناسب است توجه کنیم که تفسیر کانتی از مفهوم عدالت وجود دارد که از این اصل (آزادی برابر) قابل تفریع و استنباط است. این تفسیر مبتنی بر تصور و تلقی خاص کانت از استقلال فردی است." (Rawls, 1971: 223)

رالز در برخی مواضع، کل نظریه عدالت خویش را قابل برای تفسیری کانتی می‌شمارد. نظر به اهمیت این بحث از جهت تأکید فراوانی از طرف رالز متقدم بر رنگ کانتی داشتن نظریه عدالت وی وجود دارد و از سوی دیگر، یکی از چرخش‌های اساسی رالز متأخر فاصله گرفتن از کانت و تفسیر کانتی از نظریه عدالت است. (Rawls, 1971: 224)

شباهت میان اصل حق کانت با اصل عدالت رالز چیزی بیش از شباهت ظاهری است. هر دو عمیقاً بر آزادی به عنوان مهمترین مؤلفه حق و عدالت تأکید کرده و بیان کرده‌اند که آزادی صرفاً با آزادی قابل تجدید است و این کار با معیار سازگاری که عقل آن را تشخیص می‌دهد، قابل تحصیل است. رالز نیز مانند کانت تأکید می‌کند که اصل آزادی را به هیچ وجه

نمی‌توان از مفهوم حق و عدالت حذف کرد. اصل دیگر عدالت تنها در صورت هماهنگی با این اصل قابل پذیرش است، یعنی نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی به شرط عدم نقض آزادی و فرصت برابر افراد مجاز است. کانت هم مشروعیت همه قوانین حقوق خاص را به شرط عدم نقض حق فطری آزادی قابل پذیرش می‌داند. این هر دو اندیشمند برخلاف فلاسفه لذت گرا و سودگرا، این آزادی بر اساس خواسته‌ها و تمایلات شخصی را تبیین نمی‌کنند، بلکه معتقدند انسان‌ها به عنوان عاقل بر آن صحه خواهند گذاشت.

- نقش فلسفه حق هگل در شکل‌گیری نظریه عدالت جان رالز

پاسخ‌هایی را که جان رالز به نقدهای هگلی در مورد لیبرالیسم می‌دهد را می‌توان در قالب گزاره‌های زیر دسته بندی کرد:

- (الف) آموزه قرارداد اجتماعی جامعه و دولت را با همبودی ساده افراد خلط کرده است،
 - (ب) آموزه قرارداد اجتماعی قانون را براساس علایق شخصی و امکانی افراد معین می‌کند،
 - (ج) آموزه قرارداد اجتماعی به نحوی نادرست ایده‌های مربوط به جامعه مدنی را در مورد دولت به کار می‌گیرد. منظور هگل، بنا به روایت رالز، این است که پیرامون آموزه قرارداد اجتماعی درک درستی از ماهیت دولت و ایده‌های اساسی آن ندارند و فهم آنها از صرفاً در حد جامعه مدنی است، از همین رو، آنها ایده‌هایی برای تبیین ماهیت دولت استفاده می‌کنند که به جامعه مدنی مربوط است و مسلماً چنین اطلاقی خطاست،
 - (د) آموزه قرارداد اجتماعی نوعی ماهیت اجتماعی انسان را به شیوه مناسبی درک می‌نماید. (Rawls, 1993: 10)
- پاسخ‌هایی را که جان رالز به نقدهای هگلی بابت نقدهای مطرح در درس‌های تاریخ فلسفه اخلاق می‌دهد را می‌توان در قالب گزاره‌های زیر دسته بندی کرد:

- (الف) جامعه لیبرال غایت جامع و کلی ندارد، بلکه فقط در خدمت اهداف شخصی و جزئی اعضایش قرار دارد،
- (ب) لیبرالیسم از درک ریشه و بنیان اجتماعی انسان‌ها درون چهارچوب نهادهای سیاسی و اجتماعی ناتوان است،
- (ج) لیبرالیسم نمی‌تواند برای نهادها و اعمال اجتماعی ارزش درونی و فی نفسه قائل باشد. (Rawls, 2000: 364-370)

شیوه رویارویی رالز با نقدهای مذکور به خوبی بیانگر تفاوت نگرش و روایت او از لیبرالیسم با برخی روایت‌های دیگر است، زیرا می‌توان بنیاد پاسخ‌های رالز به این نقدهای هگلی را این‌گونه معرفی نمود که اصولاً این نقدها را فقط می‌توان به روایت یا روایات خاصی از لیبرالیسم وارد نمود و باید دست‌کم جریان لیبرالیسم آزادی را از آنها مبرا دانست. به نظر می‌رسد اگر رالز تا بدین

جا تلاش کرد تا فلسفه هگل را به لیبرالیسم نزدیک کند، در اینجا ضمن پاسخ به این نقدها، لیبرالیسم را به فلسفه هگل نزدیک می‌کند. به نظر وی، فلسفه اخلاق هابز، سودگرایی کلاسیک و حتی آزادی خواهی مصداق بارزی برای عموم این نقدها به شمار می‌آیند. (Rawls, 2000: 362)

بحران اخلاقی غرب در آرای جان رالز

همگان بر این نکته اتفاق نظر دارند که داد و ستدها و روابط آحاد یک جامعه و قوانین و سیاست‌های اجتماعی جاری در آن باید عادلانه باشد. الزامات اجتماعی هم، از هر نوع که باشد، تنها در صورت انطباق با اصل عدالت، مشروعیت دارد و باید براساس آن تدوین و اجرا گردد. گذشته از رفتار فردی در برخورد با دیگران، که در بحث عدالت موضوعیت دارد، نهادها و ترتیبات اجتماعی به خاطر نقش تعیین‌کننده‌ای که در توزیع حقوق و فرصت‌ها و بهره‌مندی‌ها دارند به مراتب اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. جان رالز استاد فلسفه دانشگاه هاروارد، بخوبی این مطلب را مورد توجه قرار داده است و در ابتدای کتاب نظریه عدالت می‌گوید: «از نظر ما موضوع اصلی عدالت، ساختار اساسی جامعه، یا بطور دقیق‌تر شیوه‌ای است که نهادهای مهم اجتماعی، حقوق و وظایف اساسی را توزیع نموده و چگونگی تقسیم مزایای حاصل از همکاری اجتماعی را تعیین می‌کنند». (rawls 1971: 34)

سنت لیبرالی در تفکر سیاسی جدید غرب که عمدتاً سنت لیبرالی بر آن حاکم است، در مقام توجیه و تبیین ارزش‌ها و آرمان‌های اجتماعی دو گرایش فلسفه اخلاقی مهم بخوبی از هم قابل تشخیص است که یکی صبغه غایت‌گرایانه دارد و دیگری صبغه وظیفه‌گرایانه. یعنی مکتب اصالت فایده جرمی بنتام و جان استوارت میل و مکتب اصالت وظیفه ایمانوئل کانت. از نظر فایده‌گرایان، انسان‌ها همواره درصددند تا لذت خویش را به حداکثر و رنج خود را به حداقل برسانند و از نظر اخلاقی، آن کاری صحیح است که در مجموع خوشی و بهزیستی افراد را به حداکثر برساند و رنج آنها را به حداقل. از جهت فردی، عدالت به عنوان مهاری برای کنترل لذت‌گرایی و زیاده‌طلبی شخص در برخورد با دیگران ایفای نقش می‌کند.

از نظر کانت ارزش اخلاقی عمل به اثر و نتیجه آن بستگی ندارد بلکه به در نظر داشتن آیین رفتاری و وظیفه‌مندی ما در انجام آن عمل بستگی دارد. دستورالعملی که حقانیت و درستی رویه مورد انتخاب ما را معلوم می‌دارد، قاعده امر مطلق است. مساله مهم دیگر از نظر کانت این است که انسان و بطور کلی هر ذات خردمند به منزله غایتی مستقل است، نه صرفاً وسیله‌ای برای اهداف دیگران که بتوان آن را خودسرانه به کار گرفت. جامعه انسان‌ها مجموعه‌ای است از این غایات (مملکت غایات). او با دفاع ابزارانگاران از حقوق و آزادی‌های فردی موافق نیست. معتقد است انسان‌ها هر یک افرادی خود آیین هستند و فقط تابع قوانینی هستند که خود وضع آنند. ساختار جامعه

باید طوری باشد که حق این خودسامانی به بهترین وجه برای افراد تضمین شود.

جان رالز ضمن وارد آوردن انتقادهای جدی بر اخلاق فایده‌گرایانه بنتام و میل، سعی دارد جنبه اجتماعی اخلاق وظیفه‌گرایانه کانت را از نو زنده کند. و نظریه بدیلی به جای نگرش فایده‌گرایانه که مدتها بر سنت لیبرالی حاکم بوده عرضه کند. کتاب پر نفوذ او تا حد زیادی در ترویج این ایده مؤثر واقع شده است.

رالز در نقد فایده‌گرایی کلاسیک می‌گوید: ...ویژگی تکان‌دهنده دیدگاه مکتب فایده‌گرایی در مورد عدالت آن است که برای این مکتب اهمیتی ندارد مگر به صورت غیر مستقیم که این مجموعه رضامندی چگونه میان افراد توزیع گردد... توزیع درست در هر یک از موارد آن توزیعی است که بیشترین رضایت را در پی داشته باشد... اما بعضی احکام عدالت‌خواهانه عقل سلیم و خاصه احکامی که به حفظ حقوق و آزادی‌ها مربوط می‌شوند یا دعوی بحقی را مطرح می‌سازند با نظر فوق در تضاد قرار می‌گیرند. از دید فایده‌گرایانه تبیین و توجیه این احکام و خصلت‌بظاهر سختگیرانه‌شان حاکی از آن است که بنا به تجربه، رعایت اکید آنها ضرورت دارد تا کامیابی حاصل شود جز در اوضاع و احوال اضطراری نادیده گرفتنشان صلاح نیست. با وجود این، احکام عدالت-خواهانه نیز مانند هر حکم دیگری از این هدف ناشی می‌شوند که در کامیابی‌ها باید حداکثر موازنه رعایت شود. پس اصولاً هیچ دلیلی وجود ندارد که سود زیادتر یک طرف زیان بیشتر طرف یا طرف‌های دیگر را جبران نکند و مهمتر از آن این که تجاوز به آزادی عده‌ای معدود به دلیل خیر بزرگتری که برای عده کثیری از افراد در پی دارد صحیح نباشد... طبیعی‌ترین شیوه فایده‌گرایی آن است که اصل انتخاب عقلانی فرد را در مورد جامعه هم اعمال کنیم. وقتی چنین کنیم جایگاه ناظر بی‌طرف و تاکید بر همدلی در تاریخ تفکر فایده‌گرایانه به‌سهولت قابل فهم خواهد بود... این ناظر بی‌طرف که از موهبت توانایی‌های مطلوب همدلی و تخیل برخوردار است همان فرد عاقل و کاملی است که آرزوهای دیگران را همچون خواسته‌های خود تلقی می‌کند. در این رهگذر او به برآورد شدت و ضعف این آرزوها می‌پردازد و برای هر یک وزنی را در نظام آرزوها تعیین می‌کند که درخور آن است و آن گاه این قانونگذار آرمانی می‌کوشد با منطبق کردن و دمساز نمودن قواعد و قوانین نظام اجتماعی در راه ارضا و کامیابی هرچه بیشتر آنها گام بردارد... در اینجا تصمیم درست اساساً به مساله کارایی و مدیریت‌بستگی پیدا می‌کند... مکتب فایده‌گرایی، تفاوت بین افراد را چندان جدی نمی‌گیرد. (رالز، ۱۹۷۱: ۱۸) به زعم فایده‌گرایان اعتبار اصول مربوط به حق و عدالت‌بالعرض است و دنبال کردن آنها بدان جهت که خیر و مصلحت اجتماعی دارد، ارزشمند است و در موارد استثنایی تجاوز به آنها قابل قبول است. اما در نظر رالز حق بر خیر مقدم است. او نه تنها حق فردی را بر خیر عمومی مقدم می‌داند بلکه مانند کانت خود انتخاب‌کننده فرد

را نسبت به اهداف و غایات شخصی‌اش نیز مقدم می‌شمرد. در نظر رالز جامعه چیزی جز سازمانی برای منافع متقابل نیست و اصول انتخاب اجتماعی تابع توافق اولیه‌ای است که میان اشخاص متمایز و دارای اهداف مجزا برقرار شده است. به عقیده او تنوع و استقلال افراد خیلی مهم است لذا ادغام فرد و منافع و خواسته‌های او در یک کل روا نیست.

کثرت‌گرایی مساله تقدم «خود» فردی یا تقدم حق بر خیرات و غایات اجتماعی نزد رالز هم جنبه هستی‌شناسانه دارد و هم جنبه معرفت‌شناسانه. از جهت هستی‌شناختی، رالز مانند دیگر لیبرال‌ها واقعیت و هویت فرد را مقدم بر جامعه و نهادهای آن تلقی می‌کند و هویت‌های اجتماعی را قابل تحویل به هویت‌های فردی می‌داند و همان طور که گفتیم تشکل مدنی و سیاسی جامعه را به مثابه سازمانی که اعضا با مشارکت یکدیگر طراحی و تاسیس کرده‌اند قلمداد می‌کند. این همان برداشت قراردادگرایانه است که میزان انطباق آن با طبیعت انسان و واقعیت جوامع باید در جای خودش بررسی شود.

عدالت جان رالز و رضایت همگانی

رالز معتقد است جامعه لیبرال می‌تواند از راه سازش موقت، بر سر مفهومی از عدالت به توافق برسد و بدین سان پایداری خود را حفظ کند. به سخن دیگر، کسانی را می‌توان تصور کرد که به آموزه‌های جامع، معقول و ناسازگار باور دارند و درباره نظم سیاسی موجود (درباره مفهوم عدالت) با هم سازش می‌کنند. سازش بر سر مفهوم عدالت برای ایجاد و نگهداشت توازن قدرت است و از این رو، موقت است، زیرا با بر هم خوردن موازنه نیروها این سازش نیز پایان می‌یابد و به سخن دیگر، هر کس در نبرد نیروها چیره شود، آموزه جامعه خود را بر دیگران تحمیل و آزادی دیگران را پایمال می‌کند. بنابراین نظم موجود، نظم دلخواه و آرمانی نیست که همگان از سر رضایت کامل، آن را پذیرفته باشند. رالز سازش کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در سده شانزدهم میلادی را نمونه‌هایی از سازش موقت می‌داند. (توانا، ۱۳۸۹: ۱۲)

چگونه ارزش‌های ویژه حوزه سیاسی بر ارزش‌های دیگر حوزه‌ها که چه بسا با ارزش‌های سیاسی ناسازگار باشد برتری می‌یابد؟ پاسخ رالز به این پرسش دو بخش دارد: نخست اینکه ارزش‌های سیاسی، ارزش‌هایی بنیادی است و از همین رو، نمی‌توان آنها را به سادگی نادیده گرفت. به سخن دیگر، این ارزش‌ها بر چارچوب اصلی زندگی اجتماعی سایه افکن است و مفاهیم اساسی مشارکت سیاسی و اجتماعی در عدالت به مثابه انصاف را تعیین می‌کند. این ارزش‌ها، اصول عدالت در ساختارهای زیرین اجتماع، از جمله آزادی‌های مدنی و سیاسی برابر، برابری منصفانه فرصت‌ها و مبانی احترام متقابل اجتماعی میان شهروندان را تعیین می‌کند. بخش دوم پاسخ رالز این است که تاریخ، مذهب و فلسفه نشان داده است که همواره برخی

شیوه‌های خردمندانه سیاسی وجود دارد که از راه آنها می‌توان بسیاری از ارزش‌های ناهمخوان را با هم سازش داد. (لسناف، ۱۳۸۷: ۲۱۸)

پس رالز مفهوم عدالت سیاسی برآمده از اجماع همپوشان را به این دلیل پایدار می‌داند که آموزه‌های جامع شهروندان از آن پشتیبانی می‌کند. این عدالت، به خودی خود برای شهروندان دارای ارزش است. و با بر هم خوردن توازن قدرت در اجتماع، از میان نمی‌رود، بدین معنا که اگر آموزه جامع شهروندان قدرت سیاسی را به دست گیرد، آنان مفهوم عدالت برآمده از اجماع همپوشان را رها نخواهند کرد، در نتیجه شهروندان آزاد و برابر، نظم اجتماعی برآمده از این عدالت سیاسی استوار بر اجماع همپوشان را حفظ خواهند کرد. به باور رالز اجماع همپوشان این امکان را فراهم می‌کند تا شهروندان خردمند بتوانند با وجود آموزه‌های فلسفی، دینی و اخلاقی متفاوتشان بر مفهومی از عدالت توافق کنند که بر ساختار اجتماع حاکم است. (توانا، ۱۳۸۹: ۱۴)

بدین سان شهروندان آزاد از راه اجماع همپوشان، در جایگاه اجتماعی برابر با دیگران قرار می‌گیرند و می‌توانند با نگهداشتن آزادی‌های اساسی خود، فرصت برابر برای مشارکت در زندگی سیاسی و اجتماعی بیابند. به بیان ساده، راه حل رالز برای مسئله آزادی و برابری، ایده اجماع همپوشان است. برپایه این ایده، شهروندان معقول نخست در وضع برابر یعنی وضع نخستینی قرار می‌گیرند که نسبت به جایگاه اجتماعی خود آگاهی ندارند؛ سپس در این جایگاه برابر به تنظیم اصول عدالت اجتماعی می‌پردازند و سرانجام آزادانه و برپایه آموزه‌های جامع خود در زندگی سیاسی و اجتماعی مشارکت می‌کنند؛ و هرگاه میان آموزه‌های جامع آنان با خرد عمومی ناهمخوانی رخ دهد، آموزه جامع خویش را به سود خرد عمومی تعدیل می‌کنند.

عدالت جان رالز و خرد همگانی

عدالت در لیبرالیسم سیاسی، مفهوم همگانی و شرطی همگانی دارد. رالز بر آن نیست که مفهومی متافیزیکی از عدالت به دست دهد. چنین مفهومی از عدالت می‌تواند برپایه روش‌های استدلالی و همچنین شواهدی که در دسترس خرد جمعی است، فراهم شود.

مفهوم خرد همگانی، وظایف اخلاقی شهروندان یک جامعه مردم‌سالار را تبیین می‌کند. از دید رالز خرد همگانی ایده آل یک شهروند در جامعه مردم‌سالار است. خرد همگانی تکلیف شهروندان را در جامعه مردم‌سالار بیان می‌کند؛ شهروندانی که از راه گفتگو با یکدیگر و برپایه پرسش‌های اساسی در زندگی سیاسی، زندگی را پیش می‌برند، نه با تحمیل باورهای غیرهمگانی (غیر مشترک) مذهبی، فلسفی یا اخلاقی خود. آنان با یافتن زمینه‌های مشترک در زندگی سیاسی به فعالیت می‌پردازند.

چند نکته درباره مفهوم خرد همگانی درخور بررسی است: نخست اینکه خرد همگانی به پرسش‌های پایه‌ای جامعه لیبرال دموکراتیک ربط می‌یابد که دربرگیرنده پرسش‌هایی درباره اصول پایه‌ای قانون اساسی است. (توحیدفام، ۱۳۹۱: ۲۰) رالز خرد همگانی را همچون الزامی اخلاقی که بر شهروندان تحمیل شده می‌داند که آنان را قادر می‌سازد پرسش‌های اساسی را برای دیگر شهروندان تبیین کنند. سرانجام این اصول و باورهای سیاسی می‌تواند بر پایه دلایل همگانی پذیرفته شود، نه دلایل شخصی؛ بنابراین وظیفه شهروندان در جامعه مردمسالار این است که در مناظره‌های سیاسی از مفهوم خرد استوار بر تجربه همگانی بهره گیرند. از دید رالز خرد همگانی در مردم‌سالاری در پی یافتن پایه‌های مشترک همگانی برای مناظره، داوری‌های سیاسی و سرانجام رسیدن به توافق‌های سیاسی است. الگوی مورد نظر رالز از مردم‌سالاری، برآمده از گفتگوی همگانی برای رسیدن به یک اجماع جمعی است.

رالز در نهایت نتیجه می‌گیرد این دسته از تلاش‌های جنبش تبعیض نژادی، ناقض مرزهای خرد همگانی نیست. او معتقد است در چنین مفهومی دکترین‌های جامع عقلانی چه دینی باشد و چه غیردینی، می‌توانند در عرصه سیاسی مطرح شده و دلایلی برای توجیه سیاسی رفتار خودشان در هنگام رأی دادن، برگرفته از دکترین جامع خود عرضه کنند. از نظر او اگر شهروندی با رجوع به دستگاه اعتقادی خود به چنین امری دست بزند مرزهای خرد همگانی را نقض نکرده است، اما رالز اینجا شرط اساسی را مطرح می‌کند. در نهایت مشخصه اصلی دموکراسی‌های جدید چنان که رالز می‌گوید، نه تنها با کثرت دستگاه‌های دینی و اخلاقی مواجه‌اند، بلکه در تکثری متعارض و در عین حال معقول و خردمندانه به سر می‌برند. چنین امری که خاصه جوامع دموکرات است، امتیازات و امکانات فراوانی از جهت وجود ارزش‌ها و فضایل فراهم می‌آورد، از جمله این امکانات می‌توان به وجود منابع متعدد برای تأمل در باب معنویت انسانی و فضای اجتماعی مناسب برای نقادی و اصلاح باورهای مذهبی، اخلاقی و فلسفی اشاره نمود.

نظریه عدالت جان رالز و کثرت گرایی

در دموکراسی اصل بر این است که حاکمیت، از آن مردم است و مردم به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در تصمیم‌گیری‌های کشور مشارکت می‌کنند. مردم نیز تمایل چندانی به سیاست‌های جنگ طلبانه و مداخله جویانه ندارند، چرا که خسارات عمده جنگ را آنها متحمل می‌شوند. زمانی که مردم تصمیم گیرندگان امور کشورشان باشند، از سیاست‌های جنگ طلبانه خودداری می‌کنند و جنگ آنها نیز شکلی تدافعی خواهد داشت. از این‌رو زمانی که دو دموکراسی، در تعامل با یکدیگر باشند، احتمال جنگ بین آنها به صفر خواهد رسید. هر درجه که جوامع به دموکراسی کامل نزدیک‌تر شوند، احتمال جنگ میان آنها نیز کاهش خواهد یافت. بستر فرهنگی

موجود در دموکراسی‌ها به خودی خود زمینه‌های ستیزه جویی را تضعیف می‌کند. تمایل به مصالحه یکی از شرایط اساسی روانشناختی موفقیت دموکراسی است. از طریق مصالحه، کارها چنان حل و فصل می‌شوند که توسل به خشونت غیرضروری می‌گردد. فرهنگ مصالحه به راحتی می‌تواند از مرزهای داخلی فراتر رود. دموکراسی‌ها با همدیگر جو (زندگی کن و اجازه بده تا زندگی کنند) را به وجود می‌آورند که به امنیت و ثبات بین‌المللی منجر می‌شود. در نظام بین‌الملل، دموکراسی‌ها تقریباً به عنوان یک خانواده عمل می‌کنند. همچنان که فرهنگ مصالحه در درون دموکراسی‌ها جا افتاده است، در میان آنها نیز عملی می‌شود.

بنابراین کثرت‌گرایی ویژگی دائمی و اولین واقعیت فرهنگ دموکراتیک (جامعه سامان یافته) است؛ به این معنا که تعدد آموزه‌های دینی، فلسفی و اخلاقی در جوامع دموکراتیک مدرن که رالز آنها را آموزه‌های جامع معقول می‌نامد، وضعیتی صرفاً تاریخی نیست که به آسانی از بین برود، بلکه ویژگی دائم فرهنگ دموکراتیک است. به نظر رالز تحت شرایطی سیاسی و اجتماعی که حقوق و آزادی‌های اساسی را تضمین می‌کند، تنوع آموزه‌های جامع معقول و متضاد، شکل می‌گیرد. واقعیت دومی که به واقعیت کثرت‌گرایی مرتبط است این است که پیروی مدام همگانی از آموزه‌های جامع، فقط با کاربرد ظالمانه قدرت دولتی امکان‌پذیر است. رالز این واقعیت را واقعیت ظلم می‌نامد، مثل جامعه قرون وسطی در تأیید مذهب کاتولیسم. واقعیت سوم هم این است که رژیم دموکراتیک باید آزادانه از جانب حداکثر قابل توجهی از شهروندان حمایت شود، که از نظر سیاسی فعال هستند. (Rawls, 1971: 38)

همراه با این حقیقت کلی، برداشت‌های کلی سیاسی از عدالت به نظر رالز، برداشتی است که توسط آموزه‌های جامع معقول متفاوت و مخالف تأیید می‌شود. به نظر او هیچ آموزه اخلاقی، فلسفی و مذهبی معقول که توسط همه شهروندان تأیید شود وجود ندارد. به گفته او، برداشتی از عدالت که در یک جامعه سیاسی تصدیق گردد، باید با حوزه سیاسی محدود شود و ایده جامعه دموکراتیک سامان یافته بر اساس این کثرت‌گرایی شکل گیرد. به نظر رالز افراد به عنوان شهروندان آزاد و برابر در یک رژیم قانونی که مایل به همکاری در جامعه هستند که این افراد دارای قدرت تفکر در قضاوت مشابه هستند. به نظر رالز عدم توافق‌ها به دلایل مختلفی ایجاد می‌شود که او آنها را بارهای داوری می‌نامد. (Rawls, 1971: 56)

عدالت جان رالز و همکاری منصفانه

یکی از ایده‌های مهم که به برداشتی سیاسی منجر می‌شود، ایده جامعه به مثابه نظام منصفانه همکاری اجتماعی در طول زمان از نسلی به نسل بعد است. این ایده در هر سه کتاب رالز مطرح می‌شود و در پیوند با دو ایده بنیادین دیگر است؛ ایده شهروندان در مقام اشخاص آزاد و برابر و ایده

جامعه بسامان. وقتی رالز جامعه دموکراتیک را نوعی نظام منصفانه همکاری می‌داند به معنای آن است که شهروندان این جامعه، نظم خود را نوعی نظم ثابت طبیعی یا ساختاری نهادی نمی‌دانند که با آموزه‌های دینی یا اصول سلسله مراتبی توجیه شود. رالز موضوع اصلی عدالت را ساختار اساسی جامعه می‌داند. ساختار اساسی روشی است که به وسیله آن نهادهای اجتماعی مهم حقوق و وظایف را تقسیم و سود حاصل از همکاری اجتماعی را مشخص می‌کنند. (Ralws, 1971: 6-7)

نتیجه‌گیری

انسان شناسی سیاسی زیرشاخه انسان شناسی اجتماعی فرهنگی است، اما مانند انسان شناسی به عنوان یک کل، از تعیین حدود دقیق مصون می‌ماند. هسته انسان شناسی سیاسی، بررسی تطبیقی و مبتنی بر کار میدانی سیاست در طیف وسیعی از موقعیت‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است. امروزه دیده می‌شود که انسان‌شناسان سیاسی کار قوم‌نگاری را با تاریخ ترکیب می‌کنند. برخی اشکال و عملکردهای نمادین یک بوروکراسی دولتی خاص را تحلیل می‌کنند، برخی دیگر شکلی از کنشگری سیاسی، و برخی دیگر ارتکاب ترور یا شکنجه، یا اثرات سیاسی مرتبط با ساخت روزمره و آیینی یک خاطره جمعی خاص را تحلیل می‌کنند. حوزه انسان شناسی سیاسی گسترده، متنوع و در حال تغییر بوده و هست.

رالز آموزه خود را «عدالت به مثابه انصاف» می‌نامد که توجیهی برای اصول دولت رفاه است. رالز به عنوان یک متفکر لیبرال به درستی نشان می‌دهد زمانی که اندیشه نئو لیبرال با فاصله گرفتن از حوزه مفاهیم اخلاقی تنها در حوزه مفهوم آزادی در تلاش است حیات سیاسی یک جامعه را به تصویر بکشد، فقط می‌تواند از حوزه محدود فعالیت دولت با تاکید بر فردگرایی مدرن سخن به میان آورد. متفکر برجسته‌ای چون رالز با تمسک به نظریه مدرن اخلاقی بر این باور است که عدالت به عنوان یک مفهوم قابل توجه در حیات سیاسی و اجتماعی، الزامات مناسبی را جهت ساختار سیاسی فراهم می‌نماید. از نگاه او، بزرگ‌ترین پشتوانه ایالات متحده آمریکا در دوران شکوفایی اقتصادی، نه سرمایه مادی بوده و نه دانش فنی یا مدیریت، بلکه ارزش‌های اخلاقی بوده است. رالز مهمترین فضیلت نهادهای اجتماعی را که از نظر او یک ساختار همکارانه است، عدالت می‌داند. از دیدگاه رالز در دموکراسی جهان شهری «مردمان» - لیبرال و شایسته - کاملاً سامان یافته نسبت به جوامع تحت فشار و بی قانون به طور عادلانه رفتار می‌کنند. این نظریه رالز با نقد منتقدان مواجه شد. در این ارتباط برخی نقدها هم از سوی رادیکال‌های سیاسی ارائه شد که توصیه‌های او را در زمینه باز توزیع اقتصادی و تغییرات اجتماعی محافظه کارانه دانستند و برخی محافظه کاران عدالت اقتصادی و مداخله حکومت را در نظرات او بیش از حد رادیکالی تلقی کردند و برخی هم عدالت انصافی او را انتزاعی و در حد تئوری دانشگاهی و به دور از واقعیت ارزیابی

نموده‌اند که تدبیر سیاسی را در بر ندارد. مفهوم سیاسی از عدالت طبق انگاره‌های جان رالز چه از حیث دامنه و چه مضمون مستقل از نظام‌های اخلاقی و فلسفی خاص است و در واقع در جامعه دموکراتیک بنابر اعتقاد رالز شهروندان ایده‌ها و اندیشه‌های شهودی و اساسی در باب عدالت، آزادی، برابری و انصاف دارند و چنین مفهوم سیاسی از عدالت به نحوی مأخوذ از فرهنگ سیاسی در جامعه دموکراتیک است و شهروندان می‌توانند با رجوع به دستگاه‌های فکری که بدان اعتقاد دارند زمینه‌های دفاع از این ایده آله‌ای شهودی جامعه دموکراتیک را اخذ کنند. نکته دیگر آنکه رالز در لیبرالیسم سیاسی خود از مفهوم شهروند استفاده می‌کند. آدمیان در جامعه حائز موفقیت-های مختلفی می‌شوند، به لحاظ اعتقادی شاید به دستگاه فلسفی سکولار و یا دینی و یا کانتی بگروند، یا شاید اصلاً به هیچ دستگاهی اعتقادی قائل نشوند، ولی در عین حال فارغ از این موارد ما به مثابه شهروند در جامعه حضور داریم و یکدیگر را آزاد و برابر تلقی می‌کنیم. رالز برای هر مفهوم عقلانی از عدالت سه ویژگی قایل است: ویژگی اول، هر مفهوم عقلانی از عدالت باید مجموعه‌ای از حقوق اساسی مثل آزادی‌ها و فرصت‌ها را برای شهروندان فراهم کند، ویژگی دوم، این آزادی‌ها بایستی همواره بر مدعیاتی که بر محور خیر اخلاقی شهروندان مبتنی است، مورد تقدّم واقع شوند. نظریه‌های سیاسی معاصر برابری طلبی لیبرال، آزادی خواهی، جامعه گرایی، چندفرهنگ گرایی (اغلب به طور ضمنی) بر رویکرد هنجاری تکیه می‌کنند و برای مفاهیم انسان شناسی فرهنگی کاربرد چندانی ندارند. این واقعیت در مورد چندفرهنگ گرایی تا حدودی قابل توجه است که با تأکید بر اهمیت خاصگرایی فرهنگی و نقش فرهنگ در شکل دادن به موضوعات و فرآیندهای زندگی سیاسی، اصولاً می‌تواند بر انسان شناسی فرهنگی تکیه کند.

نظریه رالز تلاشی است برای یافتن مبانی فلسفی عمیق‌تر برای مدل ساده‌گرایانه خودگرای عقلانی «همو اقتصادی»، که توسط کلاسیک‌های فایده‌گرایی ارائه شده است. ایده کانتی از خود-مختاری به عنوان توانایی برای تعیین سرنوشت از طریق قانون اخلاقی برای آن استفاده شد. از سوی دیگر، مفهوم «طرح زندگی» که بیانگر عقلانیت علایق و اعمال یک فرد است و موفقیت در آن «خوشبختی» را به همراه دارد، نظریه رالز را به سمت اخلاق فضیلت ارسطویی سوق می‌دهد. تحلیل مدل انسان‌شناختی رالز، که زیربنای نظریه عدالت او است، اساس پیچیده آن را آشکار می‌کند: از یک سو، تلاشی است برای پیوستن مبانی فلسفی کانتی گسترده‌تر و عمیق‌تر به «خودگرای عقلانی» سودگرایی کلاسیک (ایده خودمختاری، توانایی خود تعیینی از طریق قانون اخلاقی)؛ از سوی دیگر، مفهوم «طرح زندگی»، با تأکید بر عقلانیت علایق و اعمال انسان و گشودن امکانی برای سعادت، نظریه رالز را به اخلاق فضیلت ارسطو و جامعه‌گرایی معاصر پیوند می‌دهد.

منابع فارسی

- بزرگ مقام، محسن (۱۳۷۳)، **اخلاق و نسبیت اخلاق**، کیهان اندیشه، شماره ۸، بهمن و اسفند
- بودریار، ژان، (۱۳۸۱)، **در سایه اکثریت‌های خاموش**، ترجمه پیام یزدانجو، تهران، نشر مرکز
- تلیس، رابرت بی (۱۳۸۵)، **فلسفه رالز**، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، نشر طرح نو
- توانا، محمدعلی (۱۳۸۹)، **نظریه عدالت سیاسی جان رالز: راه حلی برای معمای دو وجهی آزادی و برابری**، پژوهش سیاست نظری، دوره جدید، شماره ۸
- پونتارا جولیانو (۱۳۷۰)، **اخلاق، سیاست و انقلاب**، ترجمه حمید غفاری، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲، پاییز و زمستان
- حسینی بهشتی سیدعلیرضا (۱۳۷۷)، **پساتجددگرایی و جامعه امروز ایران**، تهران، نشر فرهنگ اسلامی
- رالز، جان (۱۳۸۷)، **نظریه عدالت**، ترجمه محمد کمال سروری و بحرانی، تهران، مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- رالز، جان (۱۳۸۴)، **نظریه عدالت**، ترجمه حسین اعلامی، حقوق اساسی، سال ۴، شماره ۶ و ۷
- رجایی، فرهنگ، (۱۳۷۹)، **پدیده‌های جهانی شدن وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی**، ترجمه: عبدالحسین آذرنگ، تهران، آگاه
- شریعتی روح الله (۱۳۸۲)، **اخلاق سیاسی و قواعد فقه سیاسی**، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۳
- کاظمی سیدعلی اصغر (۱۳۷۶)، **اخلاق و سیاست**، اندیشه سیاسی در عرصه عمل، تهران، قومس
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳)، **چکیده آثار آنتونی گیدنز**، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، ققنوس
- لنساف مایکل ایچ (۱۳۷۷)، **فیلسوفان سیاسی قرن بیستم**، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، کوچک
- مک اینتایر السدر (۱۳۷۹)، **تاریخچه فلسفه اخلاق**، ترجمه انشاءالله رحمتی، انتشارات حکمت، تهران

English sources

- Mill John Stuary, (1998), **Utilitarianism**, Oxford -New York, Oxford University
- Mill John Stuart (1972), **Letter to Henry Jones**, 1868, in: **Collected Works of John Stuart Mill**, Toronto, University of Toronto Press, Vol
- Lippitt, John (2003), **Routledge philosophy guidebook to Kierkegaard and Fear and trembling**, Routledge, London, New York
- Simon Critchley (2002), **Robert Bernasconi (edit)The Cambridge companion to Lévinas**, Cambridge University Press